پلی میان زبان علم و زبان ایمان

پرسش از نسبت علم و دین از دیرباز یکی از مباحث بنیادین اندیشه بشری بوده است؛ پرسشی که با هر پیشرفت تازه در کیهان‌شناسی یا فیزیک، صورتی نو به خود می‌گیرد.

جهان امروز با همه دستاوردهای علمی‌اش هیچ‌گاه نتوانسته این مسئله را به حاشیه براند؛ برعکس، بحث‌هایی چون «بیگ‌بنگ» و «تنظیم دقیق» بار دیگر نگاه‌ها را متوجه امکان معنا و حضور خدا در متن آفرینش کرده است.

در چنین فضایی، نام پروفسور رادنی هولدر بیش از هر کس دیگری شنیده می‌شود؛ کسی که فیزیک خوانده است اما در مقام یک الهی‌دان، سال‌ها کوشیده است میان زبان علم و زبان ایمان پلی بزند. آثار او در غرب محل گفت‌وگو و نقد فراوان بوده و انتشار کتاب انفجار بزرگ، خدای بزرگ به فارسی، انگیزه‌ای شد تا مخاطب ایرانی نیز مستقیماً با اندیشه‌های او روبه‌رو شود.

این گفت‌وگو در همین چارچوب شکل گرفته است؛ تلاشی برای شنیدن دیدگاه‌های یک اندیشمند معاصر درباره پیوند علم با ایمان و معنایی که در دل جهان پررمز و راز امروز می‌توان جست. شاید اهمیت چنین مباحثی بیش از هر زمان دیگر در این باشد که نشان می‌دهد مباحث علم و دین نه در تقابل، بلکه در گفت‌وگو می‌توانند افق‌های تازه‌ای برای تفکر جامعه انسانی بگشایند.

گفت‌وگوی اختصاصی قدس با پروفسور رادنی هولدر، فیزیک‌دان و الهی‌دان انگلیسی

وقتی کیهان روایتگر خدا می‌شود

محمدجواد استادی | کتاب «انفجار بزرگ، خدای بزرگ» اثر پروفسور رادنی هولدر، فیزیکدان و الهی‌دان بریتانیایی، سال گذشته با ترجمه امیرمسعود جهان‌بین و از سوی انتشارات پارسیک در ایران منتشر شده است. هولدر سال‌ها مدیر دوره‌های مؤسسه علم و دین فارادی در کالج سنت ادموند دانشگاه کمبریج انگلستان بوده و آثار متعددی در زمینه کیهان‌شناسی، فلسفه دین و الهیات معاصر منتشر کرده است. او در این کتاب به یکی از بحث‌های دیرینه و همچنان زنده می‌پردازد: نسبت میان علم و ایمان. هولدر با تکیه بر یافته‌های کیهان‌شناسی مدرن ـ از نظریه بیگ‌بنگ گرفته تا مسئله «تنظیم دقیق» قوانین فیزیکی ـ می‌کوشد نشان دهد که پرسش از خداوند همچنان پرسشی جدی و معنادار در برابر علم امروز است.

مصاحبه‌ای که در ادامه می‌خوانید، درخصوص همین کتاب انجام شده است. از آنجا که در گفت‌وگو برخی اصطلاحات علمی و فلسفی تخصصی به‌کار رفته، برای روان‌تر شدن متن، گفت‌وگوکننده در مواردی توضیحاتی کوتاه را در پرانتز افزوده است.

■ **شما از ایده «طراحی کیهانی» دفاع می‌کنید، اما چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که صرفاً دچار توهم طراحی نشده‌ایم؟ آیا ممکن است ذهن انسان به طور طبیعی در جست‌وجوی معنا و نظم باشد، حتی در جهانی آشفته و بی‌نظم؟**

ایمانوئل کانت بر این باور بود که ما نظم را بر ادراکات خود تحمیل می‌کنیم. با این حال، جهان بیرونی خود را بر ما تحمیل و اغلب ما را شگفت‌زده می‌کند. کانت گمان می‌کرد که جهان باید لزوماً بر اساس هندسه اقلیدسی تفسیر شود، چراکه این نوع هندسه در ذهن انسان نهادینه شده است. اما او در این زمینه اشتباه می‌کرد. نظم زیبایی که در نسبیت عام اینشتین بیان شده است، از خود جهان واقعی بر ما تحمیل شد، نه اینکه انسان‌ها آن را از طریق ذهنشان بر جهان تحمیل کرده باشند.

■ **با وجود میلیاردها کهکشان بی‌جان، کیهانی پهناور و سرد و تنها یک سیاره کوچک قابل سکونت، چطور می‌شود گفت که جهان برای «زندگی طراحی شده است»؟**

ممکن است سیاره‌های قابل سکونت بسیاری وجود داشته باشند ـ بی‌تردید هر روز سیاره‌های بیشتری در آنچه «منطقه قابل سکونت» یا Goldilocks Zone ستارگان دوردست خوانده می‌شود، کشف می‌شوند. فارغ از این موضوع، واقعیت این است که جهان باید همین سن و همین اندازه را می‌داشت تا اساساً بتواند هر سیاره قابل سکونتی را در خود جای دهد. برای توضیح بیشتر بنگرید به کتاب God, the Multiverse, and Everything، ص. ۳۸، یا Big Bang, Big God، صص. ۹۰–۸۹، و نیز ارجاعات آن به بارو (Barrow) و تیپلر (Tipler).

(توضیح گفت‌وگوکننده: Goldilocks Zone یا «منطقه قابل سکونت» به فاصله‌ای از یک ستاره گفته می‌شود که شرایط فیزیکی در آن به گونه‌ای است که آب مایع می‌تواند بر سطح سیاره وجود داشته باشد؛ شرطی کلیدی برای امکان حیات.)

■ **برخی می‌گویند اگر جهان طراحی شده است، چرا این همه رنج، بی‌نظمی ظاهری و ناکارآمدی را مشاهده می‌کنیم؟ این مسئله چگونه با ایمان به خدایی حکیم و قادر مطلق سازگار است؟**

به نظر من، مسئله رنج دشوارترین پرسش در این زمینه است؛ در واقع، تنها پرسشی است که واقعاً برای ایمان، دشواری جدی ایجاد می‌کند. در عین حال، باید توجه داشت که این پرسش از سوی بی‌خدایان، تنها در صورتی معنای واقعی پیدا می‌کند که خدایی پشت جهان وجود داشته باشد، زیرا تنها در آن صورت است که می‌توان مبنای عینی برای مقولات «خیر» و «شر» در نظر گرفت.

چند نکته را می‌توان در پاسخ به این پرسش بیان کرد. نخست آنکه بخش بزرگی از شرور و رنج‌ها ناشی از اعمال خود انسان‌هاست. خداوند، انسان‌ها را با «اراده آزاد» آفریده و آن‌ها این اراده را در بسیاری موارد به بدترین شکل ممکن به‌کار گرفته‌اند تا به دیگران آسیب برسانند. با این حال، آزادی اراده در بنیاد خود یک خیر اصیل است و برای ماهیت ما به‌عنوان مخلوقاتی خردمند ضروری به شمار می‌آید. عشق نیز، هرچند فرمان خداست، نمی‌توانست عشق حقیقی باشد مگر آنکه با آزادی و اختیار به دیگری داده شود.

من مایلم بر این باور باشم که تنها یک راه ممکن برای آفرینش ما وجود داشت؛ و آن اینکه با خرد و اراده آزاد خلق شویم. اما این نوع آفرینش، وقتی در مسیر تکامل تحقق می‌یابد، ناگزیر با امکان درد و رنج همراه است.

به‌عنوان یک مسیحی، مایلم بر این نکته تأکید کنم که خداوند خود را از رنج‌های انسانی کنار نمی‌کشد، بلکه با پذیرش انسانیت در شخص عیسی مسیح، در آن سهیم می‌شود. همان‌گونه که اشعیا می‌گوید: «بی‌گمان او بیماری‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را حمل کرد، حال آنکه ما او را مبتلا و مضروب از جانب خدا و رنج‌دیده پنداشتیم. اما او به‌سبب نافرمانی‌های ما مجروح و به‌سبب گناهان ما کوبیده شد. تنبیهی که برای صلح ما لازم بود بر او قرار گرفت و از زخم‌های اوست که ما شفا یافتیم». (کتاب اشعیا ۵۳:۴-۵)

(مسئله «شر و رنج» (Problem of Evil) یکی از محوری‌ترین پرسش‌های الهیات فلسفی است که هم در سنت مسیحی و هم در سنت اسلامی به‌تفصیل مورد بحث قرار گرفته است).

■ **دقیقاً بیگ‌بنگ چه چیزی را آغاز کرد؛ ماده، زمان، فضا یا صرفاً محدودیت‌های مدل‌های علمی ما را؟**

نظریه بیگ‌بنگ ما را به آغازی در حدود ۱۳٫۸ میلیارد سال پیش بازمی‌گرداند. هرچه به عقب‌تر در زمان حرکت کنیم و به چند دقیقه نخست پیدایش برسیم، می‌توان ترکیب تابش و ذرات موجود در هر دوره و نیز نیروهای بنیادینِ حاکم را ردیابی کرد. مسئله اینجاست که برای نخستین ثانیه پس از آغاز (معروف به «زمان پلانک») هیچ نظریه مورد توافقی وجود ندارد، هرچند نظریه‌های نامزد متعددی ارائه شده‌اند. در این بازه زمانی، نیاز به نظریه‌ای است که مکانیک کوانتومی و نسبیت عام را یکپارچه کند.

(زمان پلانک (ثانیه پس از بیگ‌بنگ) کوتاه‌ترین مقیاس زمانی‌ای است که فیزیکدانان با آن کار می‌کنند؛ در این بازه، قوانین شناخته‌شده فیزیک کارایی خود را از دست می‌دهند).

■ **برخی منتقدان استدلال می‌کنند استفاده از نظم کیهانی برای اثبات وجود خدا بازگشتی به اندیشه‌های قرون وسطایی است. آیا الهیات باید از کیهان‌شناسی فراتر رود؟**

ممکن است بخش‌هایی از اندیشه‌های قرون وسطایی همچنان برای دنیای مدرن مرتبط و معنادار باشند. برخی استدلال‌ها هنوز اعتبار دارند، حتی اگر از نظر علمی بسیار بیش از نیاکان خود بدانیم. جهان الزاماً نباید به شکلی که هست می‌بود. حتی الزاماً نباید وجود می‌داشت. بنابراین خودِ وجود آن و چگونگی آن نیازمند تبیین است.

البته الهیات از کیهان‌شناسی فراتر می‌رود. استدلال‌های کیهان‌شناختی تنها تا حدی پیش می‌روند. یعنی تا اثبات وجود یک خالق ـ اما چیز زیادی درباره ماهیت او به ما نمی‌گویند. ایمان مربوط می‌شود به اینکه این خدا چگونه با جهان تعامل داشته و ما چگونه با او ارتباط برقرار می‌کنیم. (در سنت فلسفی و الهیاتی، «برهان نظم» یا «استدلال کیهان‌شناختی» (cosmological argument) یکی از براهین کلاسیک اثبات وجود خداست که ریشه در فلسفه یونان و الهیات قرون وسطی دارد. پروفسور هولدر در این پاسخ تأکید می‌کند این استدلال تنها نقطه شروع است (رسیدن به خالق)، اما ایمان مسیحی فراتر از آن، بر رابطه شخصی و تاریخی خدا با جهان تأکید دارد).

■ **نظریه‌های کیهان‌شناختی مانند نوسان‌های کوانتومی و چندجهانی (multiverse) به‌طور طبیعی به نظر می‌رسند که «تنظیم دقیق» (fine-tuning) را توضیح می‌دهند. آیا این امر برهان طراحی را منسوخ می‌کند؟**

برهان طراحی هیچ‌گاه از میان نمی‌رود. حتی اگر این نظریه‌های حدسی را بپذیریم، همچنان پرسش «چرا؟» باقی می‌ماند. چرا دقیقاً این نظریه‌های خاص صدق می‌کنند؟ تنها نظریه چندجهانی که از برهان طراحی می‌گریزد، «چندجهانی سطح چهارم تگمارک» (Tegmark Level IV multiverse) است؛ طبق این دیدگاه، همه ساختارهای ریاضیِ ممکن، وجود فیزیکی دارند و به‌صورت جهان‌های گوناگونِ تحقق می‌یابند.

(تنظیم دقیق (Fine-tuning): اشاره به این واقعیت دارد که ثابت‌های بنیادین فیزیک (مانند ثابت گرانش یا سرعت نور) دقیقاً در محدوده‌ای قرار دارند که امکان پیدایش حیات را فراهم می‌کند. چندجهانی (Multiverse): نظریه‌ای در کیهان‌شناسی که می‌گوید جهان ما تنها یکی از بی‌شمار جهان‌های ممکن است. چندجهانی سطح چهارم تگمارک (Tegmark Level IV Multiverse): دیدگاهی از ماکس تگمارک، فیزیکدان و کیهان‌شناس که می‌گوید همه ساختارهای ریاضی ممکن، به‌طور واقعی و فیزیکی به‌عنوان جهان‌های موازی وجود دارند).

■ **شما از علم برای دفاع از ایمان استفاده می‌کنید. اما آیا موجب نمی‌شود که علم تابع الهیات شود؟**

خیر. ما اجازه می‌دهیم علم همان کاری را انجام دهد که باید بکند؛ یعنی کشف اینکه جهان از کوچک‌ترین ذرات زیراتمی گرفته تا کیهان عظیم چگونه کار می‌کند. ما دیدگاه‌های خود را بر علم تحمیل نمی‌کنیم. با این حال، علم بدون آنکه جهان منظم باشد نمی‌توانست کار کند. یک راز عمیق این است که چرا «اصل استقرا» کار می‌کند. به نظر می‌رسد استنتاج این باشد که جهان منظم است و علم به این دلیل کار می‌کند که جهان آفرینش خداست.

■ **اگر فیزیک آینده توضیحی طبیعی و جامع برای منشأ جهان کشف کند، آیا برهان طراحی همچنان پابرجا خواهد بود؟**

بله، همان‌طور که پیش‌تر گفتم. حتی اکنون هم ممکن است «توضیحات طبیعی» برای برخی از آنچه «تنظیم دقیق» ثابت‌های فیزیکی و شرایط اولیه نامیده می‌شود وجود داشته باشد. به‌عنوان نمونه، چگالی میانگین اولیه ماده-انرژی باید با دقتی فوق‌العاده بالا همان باشد که بوده است تا جهان بتواند به پیدایش حیات منجر شود. این موضوع می‌تواند با «نظریه تورم» (Inflation Theory) توضیح داده شود. اما سپس به‌سادگی می‌پرسیم: «چرا نظریه تورم همان نظریه‌ای است که صدق می‌کند؟» پرسش «چرا؟» فقط یک سطح بالاتر برده می‌شود.

(توضیح گفت‌وگوکننده: نظریه تورم (Inflation Theory): مدلی در کیهان‌شناسی که بیان می‌کند جهان در کسری از ثانیه پس از بیگ‌بنگ، یک انبساط بسیار سریع و نمایی را تجربه کرده است. این نظریه برای توضیح یکنواختی و همگنی کیهان و نیز برخی از ویژگی‌های بنیادین آن پیشنهاد شده است).

■ **آیا علم اساساً توانایی سخن گفتن معنادار درباره خدا را دارد؟ یا این نوعی افراط‌گرایی فلسفی است؟**

علم مستقیماً درباره خدا سخن نمی‌گوید، اما یافته‌های آن به وجود خدایی اشاره دارند که پشت قوانین و ساختارهایی است که علم آن‌ها را کشف می‌کند. چقدر احتمال دارد این قوانین بدون یک «قانون‌گذار» وجود داشته باشند؟ به‌گمان من، احتمال آن بسیار ناچیز است. بنابراین تشخیص طراحی در جهان نوعی افراط‌گرایی فلسفی نیست. در این زمینه می‌توانم کتاب فرانسیس کالینز (Francis Collins) درباره دی‌ان‌ای را توصیه کنم که عنوان بسیار مناسبی دارد: زبان خدا (The Language of God).

■ **در جوامعی که علم و دین اغلب به‌عنوان دو امر متقابل دیده می‌شوند، چگونه می‌توان از سازگاری آن‌ها دفاع کرد بی‌آنکه متهم به مصالحه‌فکری شد؟**

هیچ مصالحه فکری در جدی گرفتن هم علم و هم الهیات وجود ندارد. تناقض‌ها زمانی پدید می‌آیند که یکی از دو «بنیادگرایی» پذیرفته شود. نخست، این باور که تنها شکل حقیقت، برداشت لفظی (literalistic) از متون است، و بر این اساس، اعتقاد به اینکه جهان در ۶ روز واقعی و حدود ۶هزار سال پیش آفریده شده است. در جهان مسیحیت، الهی‌دانانی چون اوریگن (Origen) و آگوستین (Augustine) از همان روزگار نخست دریافته بودند که چنین برداشتی ممکن نیست، زیرا لازمه‌اش این است که سه روزِ ۲۴ ساعته پیش از آفرینش خورشید وجود داشته باشد.

روایت کتاب پیدایش (Genesis) هرگز برای ارائه یک گزارش علمی مدرن نوشته نشده، بلکه برای مقابله با اسطوره بابلی طراحی شده بود؛ در آن اسطوره، نبردی میان خدایان وجود داشت و خورشید و ماه خودشان «خدا» محسوب می‌شدند. اما در کتاب پیدایش، تنها یک خدا وجود دارد و خورشید و ماه صرفاً آفریده شده‌اند تا نور بدهند. دومین گونه بنیادگرایی، این باور است که علم می‌تواند به همه پرسش‌هایی که ممکن است مطرح کنیم پاسخ دهد. این آشکارا خطاست؛ زیرا مثلاً درباره اخلاق و اینکه چگونه باید زندگی کنیم هیچ سخنی نمی‌گوید. (برداشت لفظی (Literalistic): رویکردی که متون دینی (مانند کتاب مقدس) را صرفاً به‌صورت تحت‌اللفظی و غیرنمادین تفسیر می‌کند).

■ **آیا استدلال شما برای طراحی بیشتر بر شواهد علمی استوار است یا بر ایمان شخصی و باورهای الهیاتی؟**

ایمان شخصی من بسیار پیش‌تر از آنکه درباره برهان طراحی بیندیشم وجود داشت. من زمانی به فکر برهان طراحی افتادم که موضوع «تنظیم دقیق» (fine-tuning) نخستین بار در دهه ۱۹۷۰ توسط کیهان‌شناسان مطرح شد. این کیهان‌شناسان هیچ انگیزه الهیاتی نداشتند؛ در واقع، کیهان‌شناسانی چون برندون کارتر (Brandon Carter) و مارتین ریس (Martin Rees) خود بی‌خدا هستند. با این حال، به نظر من ـ و دیگران نیز چنین می‌اندیشند. این تنظیم دقیق نیازمند تبیین است و «طراحی الهی» بسیار بهتر از فرضیه چندجهانی (multiverse) می‌تواند آن را توضیح دهد.

■ **برخی می‌گویند براهین طراحی «پناهگاهی برای ایمان در بحران» هستند. پاسخ شما به این نقد چیست؟**

من هرگز به این شکل نیندیشیده‌ام. ایمان شخصی من استوار است. در طول سالیان بسیار، وفاداری خدا را در زندگی خود دیده‌ام. درست است که جامعه غربی روزبه‌روز سکولارتر می‌شود، اما با این حال، نشانه‌هایی از تجدید علاقه به ایمان ـ به‌ویژه در میان جوانان ـ مشاهده می‌کنم. به‌گمان من، «بی‌خدایان جدید» (new atheists) همچون ریچارد داوکینز دوران خود را پشت سر گذاشته‌اند و دیدگاه‌هایشان اکنون رو به افول است.

(خدای ایمان شخصی (god of personal faith): دریافتی از خدا در مسیحیت است که خدا را فراتر از یک فرضیه فلسفی یا علت علمی می‌داند و در زندگی روزمره انسان حضور داشته، دعای او را می‌شنود و مورد پرستش قرار می‌گیرد. بی‌خدایان جدید (New Atheists): جریانی فکری که در دهه ۲۰۰۰ میلادی با کتاب‌ها و فعالیت‌های چهره‌هایی چون ریچارد داوکینز (Richard Dawkins)، سام هریس (Sam Harris)، دنیل دنت (Daniel Dennett) و کریستوفر هیچنز (Christopher Hitchens) مطرح شد و با رویکردی تند و انتقادی، علیه دین و ایمان دینی استدلال می‌کرد).

■ **اگر برهان طراحی تا این اندازه نیرومند است، چرا بسیاری از فیزیکدانان و کیهان‌شناسان برجسته آن را رد می‌کنند؟ آیا این نشان‌دهنده ضعف در این برهان است؟**

البته برخی آن را می‌پذیرند. نمونه خوب و اخیر، لوک بارنز (Luke Barnes) است (ر.ک: کتاب A Fortunate Universe نوشته لوئیس و بارنز). کسانی که آن را نمی‌پذیرند معمولاً به چندجهانی (multiverse) روی می‌آورند؛ چیزی که به تعبیر نیل مانسون (Neil Manson) شاید «آخرین پناهگاه بی‌خدای ناامید» باشد (کتاب God and Design، ص. ۱۸). در واقع، برخی فیزیکدانان ـ مانند جورج الیس (George Ellis) ـ اصلاً نمی‌پندارند که ایده چندجهانی یک نظریه علمی باشد. فرض کردن بی‌نهایت جهان که بنا به تعریف، مشاهده‌ناپذیر هستند، برای توضیح برخی ویژگی‌های جهان ما، به‌راستی راهبردی افراطی به نظر می‌رسد. و به‌نظر می‌رسد آنچه در جهان ما مشاهده می‌کنیم حتی بر اساس چندجهانی نیز بسیار نامحتمل است. یک جهان که تنها نظم و ساختار یک منظومه شمسی را دربرگیرد، برای پدید آمدن حیات کافی بود؛ با این حال، جهان ما نظمی در مقیاس منظومه شمسی دارد. (ر.ک: کتاب Big Bang, Big God، صص. ۱۴۶–۱۴۴. همچنین استدلال‌های رابین کالینز [Robin Collins] در همان کتاب، صص. ۱۵۱–۱۴۷).

■ **شما استدلال می‌کنید که جهان برای حیات «تنظیم دقیق» شده است. اما آیا این ادعا انسان‌محور (anthropocentric) نیست؟ ممکن است این طراحی به اشکال دیگر حیات، یا حتی صورت‌های ناشناخته‌ای از وجود، اشاره داشته باشد؟**

نوع حیاتی که می‌بینیم بر پایه کربن است و دشوار است تصور کنیم گونه‌های دیگری از حیات وجود داشته باشند، زیرا تنها عنصر کربن است که می‌تواند مولکول‌های زنجیره‌ای بلند را پدید آورد. اتهام «انسان‌محور بودن» جالب است. جی. بی. اس. هالدین (J. B. S. Haldane) می‌گفت خالق «محبتی بی‌حد و حصر به سوسک‌ها دارد». با این حال، رابین کالینز (Robin Collins)، چنان‌که در ارجاع پیش گفته، آمده، اشاره می‌کند که جهان نه‌تنها برای «حیات»، بلکه برای «عاملان آگاه تجسدیافته» (embodied conscious agents) تنظیم دقیق شده است؛ یعنی موجوداتی بسیار شبیه به ما که می‌توانند «به‌شکل معناداری با یکدیگر تعامل کنند» و «فناوری علمی توسعه دهند و جهان را کشف کنند».

(عاملان آگاه تجسدیافته (Embodied Conscious Agents): اصطلاحی فلسفی-الهیاتی که به موجودات دارای آگاهی و بدن فیزیکی اشاره دارد؛ موجوداتی که توانایی تعامل اجتماعی و کشف جهان را دارند).

■ **اگر جهان‌های دیگری یا اشکال دیگری از حیات با قوانین فیزیکی متفاوت وجود داشته باشند، آیا آن‌ها نیز به یک طراح الهی استدلال خواهند کرد؟ یا خدا در این طراحی محدود به یک سنت دینی خاص است؟**

همیشه این پرسش باقی خواهد ماند که: «این قوانین از کجا آمده‌اند؟» علم قوانین را کشف می‌کند، اما به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که چرا دقیقاً این قوانین، یا اساساً چرا هر قانونی، بر جهان حاکم است. به نظر من پاسخ عقلانی به این پرسش تنها می‌تواند چنین باشد: «یک قانون‌گذار». و همان‌گونه که توماس آکویناس (St. Thomas Aquinas) می‌گفت: «و این را ما خدا می‌نامیم». بنابراین، اگر موجودات خردمند دیگری در جهان‌های دیگر وجود داشته باشند، آن‌ها نیز به همان پاسخ سوق داده خواهند شد.

■ **در سنت‌هایی مانند فلسفه اسلامی یا الهیات شیعی، جهان هم خردمندانه و هم غایتمند تلقی می‌شود. استدلال شما برای طراحی چگونه می‌تواند با چنین چارچوب‌هایی وارد گفت‌وگو شود؟**

همین امر در سنت مسیحی نیز صادق است. برهان طراحی کاملاً با چنین چارچوبی سازگار است. در واقع، نام دیگر آن یعنی «برهان غایی» (teleological argument) اساساً می‌گوید که جهان خردمندانه و غایتمند است. خالق، جهان را با قوانینی عقلانی endowed کرده است که غایت آن‌ها پدید آوردن موجودات خردمند است؛ موجوداتی که بتوانند جهان را کشف کنند و با خالق خود رابطه داشته باشند. کتاب پیدایش (Genesis) ـ که پیش‌تر به آن اشاره کردم ـ درباره انسان می‌گوید: «او به صورت خدا آفریده شد». این امر می‌تواند توضیح دهد که چرا انسان توانایی درک جهان و قوانین آن را دارد.

(برهان غایی (Teleological Argument): یکی از براهین کلاسیک اثبات وجود خدا که بر «غایت‌مندی» و «نظم هدفمند» در جهان تأکید دارد. کتاب پیدایش (Genesis): نخستین کتاب از تورات/عهد عتیق که شامل روایت آفرینش جهان و انسان است).

■ **مرز میان باور به طراحی و یک نیاز روان‌شناختی برای تسلی کجاست؟ آیا باور به طراحی گاهی می‌تواند همچون سازوکاری برای کنار آمدن با سختی‌ها عمل کند؟**

برهان طراحی انسان را چندان فراتر از اثبات وجود خدا نمی‌برد. این برهان چیز زیادی درباره او نمی‌گوید، جز اینکه باید دارای قدرت و حکمتی عظیم باشد. این امر مهم است، اما به‌خودی خود چندان تسلّی‌بخش نیست. تنها هنگامی که درمی‌یابیم خدا ما را برای رابطه با خود آفریده است، گام فراتر می‌رویم. خدای ایمان شخصی، خدایی است که او را پرستش می‌کنیم و با او دعا و نیایش می‌کنیم، با این یقین که او ما را دوست دارد و بهترین را برای ما می‌خواهد.

برای من به‌عنوان یک مسیحی، این نکات بسیار فراتر از چیزی است که برهان طراحی می‌تواند ارائه دهد. این باورها از تعامل خدا با انسان‌ها ـ همان‌گونه که در کتاب مقدس نشان داده شده ـ و در نهایت، از خود-مکاشفه خدا در شخص عیسی مسیح سرچشمه می‌گیرند. با این حال، این امر صرفاً به معنای تسلّی نیست، زیرا خدا از ما طلب می‌کند. او فرمان داده است که برای او زندگی کنیم و احکام او را اطاعت کنیم، به‌ویژه اینکه او و همسایه خود را همچون خویشتن دوست بداریم. عیسی فرمود: «ای تمام زحمتکشان و گرانباران، نزد من آیید که شما را آرامی خواهم بخشید». اما او همچنین گفت: «اگر کسی می‌خواهد شاگرد من شود، باید خود را انکار کند، صلیب خود را بردارد و مرا پیروی کند؛ زیرا هرکه بخواهد جان خود را نجات دهد آن را از دست خواهد داد؛ و هرکه جان خود را به‌خاطر من و انجیل از دست دهد، آن را نجات خواهد داد».

■ **«خدای کیهان‌شناسی» چه نسبتی با مفهوم خدا در ذهن انسان‌های دین‌مدار دارد؟ آیا آن‌ها واقعاً یکی هستند؟**

فقط یک خدا وجود دارد، پس باید همان یک خدا باشد. با این تفاوت که «خدای کیهان‌شناسی» تنها بخشی از داستان را بازگو می‌کند و آن هم نه مهم‌ترین بخش را.

■ **آیا برهان طراحی همه جهان‌بینی‌های دینی را موجه می‌کند، یا تنها آن‌هایی را که با یک الگوی خاص الهیاتی همخوانی دارند؟**

به نظر من، این برهان توحید را موجه می‌کند؛ توحیدی که در ادیان ابراهیمی ـ مسیحیت، یهودیت و اسلام ـ مطرح است. اگر خدایان متعددی وجود داشتند، بسیار نامحتمل بود که همان قوانین فیزیکی در سراسر فضا و زمان حاکم باشند.

■ **آیا برای ایمان به خدا نیازمند جهانی «تنظیم‌شده دقیق» هستیم یا خدا فراتر از همه استدلال‌های کیهان‌شناختی است؟**

چنان‌که پیش‌تر گفتم، من بسیار پیش از آنکه درباره تنظیم دقیق بدانم، یک مسیحی بودم. از سوی دیگر، اکنون دریافته‌ایم که اساساً برای آنکه ما وجود داشته باشیم، نیازمند جهانی تنظیم‌شده دقیق هستیم. من «تنظیم دقیق» را ابزاری سودمند در گفت‌وگو با بی‌خدایان می‌یابم.

■ **آیا کشفیات آینده در علم می‌توانند به‌طور بنیادین درک ما از جهان را تغییر دهند. همان‌طور که گالیله زمین‌مرکزبینی را کنار زد. و در نهایت برهان طراحی را کهنه کنند؟**

علم بدون تردید در طول زمان دستخوش تغییر می‌شود. با این حال، من باور دارم که برهان طراحی همچنان پابرجا خواهد ماند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، تنها راه گریز از مسئله «تنظیم دقیق» این است که فرض کنیم همه ساختارهای ریاضی ممکن، وجود فیزیکی دارند (چندجهانی سطح چهارم یا «چندجهانی بیشینه» ماکس تگمارک). این فرضیه وجود جهان ما با مجموعه قوانین خاصش را تضمین می‌کند. اما این بهایی هولناک برای پرداختن است. این دیدگاه به‌سختی حتی انسجام دارد. برای نمونه، بنگرید به استدلال تیم ماوسن (Tim Mawson) که آن را در کتاب Big Bang, Big God، صص. ۱۳۹–۱۳۸ خلاصه کرده‌ام.

(چندجهانی سطح چهارم (Level IV Multiverse): بالاترین سطح از طبقه‌بندی چندجهانی تگمارک که بر اساس آن، همه ساختارهای ریاضی ممکن به‌عنوان جهان‌های واقعی موجودند).

■ **اگر یک نوجوان بپرسد: «چرا باید باور کنم که یک انفجار بی‌هدف به خدایی هدفمند اشاره می‌کند؟» شما چه پاسخی خواهید داد؟**

آن انفجار (بیگ‌بنگ) بی‌هدف نبود. اگر پارامترها «درست همان‌طور که باید» تنظیم نشده بودند، ما به‌عنوان موجوداتی خردمند و هدفمند نمی‌توانستیم وجود داشته باشیم. به‌نظر می‌رسد آن انفجار به شیوه‌ای بسیار خاص سامان یافته بود تا این امکان پدید آید و بنابراین، به خدایی هدفمند اشاره می‌کند.

■ **اگر شما فیزیکدان نبودید بلکه شاعر یا فیلسوف می‌بودید، باز هم به همان شیوه از طراحی استدلال می‌کردید یا رویکردتان به جهان متفاوت می‌شد؟**

اگر فیلسوف می‌بودم، به همان شیوه استدلال می‌کردم. اما اگر شاعر می‌بودم، این استدلال صرفاً زیباتر بیان می‌شد. شاید شبیه سرود «فرش آسمان پهناور بر فراز» از جوزف ادیسون (Joseph Addison) و چنین مضمونی که: «آن دستی که ما را آفرید، الهی است».

info@ostadiofficial.ir